

# آموزگار سبید

## دانش آموز

### (ارتباط اثر بخش)



فاطمه رهبری

آموزگار پایه‌ی پنجم ابتدایی، استان

مازندران، شهرستان قائمشهر

پاییز ۱۳۹۶، بهار معلمی دانش‌آموختگان دانشگاه فرهنگیان (ورودی سال ۱۳۹۲) بود. من هم بعد از گذراندن گام‌های نخستین و استوار توسعه‌ی حرفه‌ای، در دوران دانشجویی، آماده‌ی حضور در فضای آموزشی مدرسه بودم.

سه هفته‌ی اول مهرماه، تدریس برای پایه‌ی مستقلی نداشتم. آن روزها، به‌واسطه‌ی سمتم (معلم جانشین)، شرایط متفاوت‌تری از دوستانم را تجربه می‌کردم. در یک روز، به کلاس‌های متعدد می‌رفتم و در هر کدام، درس‌های متفاوتی مانند قرآن، هنر و هدیه را تدریس می‌کردم. قصد ندارم در این روایت به برشمردن تفاوت ویژگی‌های روان‌شناختی دانش‌آموزان و آشکارساختن چرایی متنوع‌بودن طراحی آموزشی خویش بپردازم؛ بلکه غرضم از این نوشتار چگونگی برقراری ارتباط با دانش‌آموزان است که مقدم بر هر چیزی است.

دبستان پسرانه‌ای که در آن مشغول شده بودم، ۴۲۸ دانش‌آموز داشت. در طول دو هفته، از ۱۳ کلاس مدرسه، ۱۰ کلاس را رفتم و تقریباً با ۳۰۰ دانش‌آموز دبستان در کلاس‌های متعدد روبه‌رو شدم. طیف گسترده‌ی این ارتباط تجربه‌های گوناگونی را رقم زد. در دانشگاه فرهنگیان علاوه بر گذراندن کارورزی

۳ و ۴، یک روز در هفته، معلم جانشین پایه‌ی دوم دبستان مختلط یک روستا بودم. از این رو، این سمت برایم ناآشنا نبود.

اولین روز مهرماه، تعدادی از دانش‌آموزان پایه‌ی اول گریه می‌کردند و نمی‌خواستند از مادرشان جدا شوند. سعی کردم به یکی از آن‌ها نزدیک شوم. خم شدم و روبه‌رویش قرار گرفتم. با شوق و ذوق تبریک گفتم. برای زنگ هنر که می‌خواستم به کلاسشان بروم، باز هم بیرون کلاس، پیش مادرش ایستاده بود. در حضور او با جدیت اما مهربانی به مادرش گفتم: «شما نباید همراه فرزندان به کلاس بیایید. چون او خودش می‌تواند به کارهای شخصی‌اش برسد.» از قبل با مادرش هماهنگ کرده بودم. قدم‌هایم را تند کردم و صورتک (ماسک) میوه‌ای که برای ایجاد انگیزه آماده کرده بودم، بالا بردم تا توجهش جلب شود. لیخندی زد و پشت سرم آمد؛ ولی با نگرانی. وقتی صدای پایش را شنیدم، قدم‌هایم را آرام‌تر برداشتم و برگشتم. از او برای اجرای نمایش کمک خواستم. پذیرفت و به تدریج بعد از یک هفته توانست محیط مدرسه و کلاس را بپذیرد.

معمولاً در مسیر بازگشت به خانه، مشغول خودارزیابی می‌شدم. مبانی فلسفی و نظریه‌های روان‌شناسی را از نظر می‌گذراندم. خدا را شکر می‌کردم که با هر پایه ارتباطی متناسب با خودشان برقرار کرده‌ام. آموزگار کلاس اولی‌ها که بودم، از کلام‌های شعرگونه، واژه‌های ساده‌تر، بازخوردهای تصویری و ایجاد انگیزه‌ی نمایشی در کلاس بهره می‌بردم.

یک بار، در درس هنر کلاس دوم، قصه‌ای تعریف کردم تا از آن نقاشی بکشند. بهتر است بگویم قصه را اجرا کردم. زمانی که لازم بود راه می‌رفتم، در نقش پیرزن خم می‌شدم و صدایم را تغییر می‌دادم. متناسب با صحنه‌های شاد، غمگین و حیرت‌انگیز تغییراتی در چهره‌ام ایجاد می‌کردم و بچه‌ها آن قدر غرق تماشا می‌شدند که در همان حالت نشستند، با چهره و دستان خود، مرا همراهی می‌کردند.

برای ششمی‌ها فعالیت‌های انتزاعی‌تر، مثل داستان‌نویسی برای یکی از تصاویر کتاب، طراحی کرده بودم. معاون آموزشی با اندکی نگرانی قبل از رفتن به کلاس ششم به من هشدار داده بود که ارتباط با ششمی‌ها راحت نیست؛ اما به توانمندی‌های خویش یقین داشتم. با

- بی نوشت‌ها:
1. Dominance
  2. Rosenshine 1970
  3. Teacher enthusiasm
  4. Pupil achievement
  5. A. Adler

منابع

۱. براون، جورج، (۱۳۸۷) تدریس خرد (مسرین مهارت‌های تدریس در مقیاس کوچک)، ترجمه علی رؤف، تهران: مدرسه.
۲. شفیع آبادی، عبدالله، ناصر، غلامرضا، (۱۳۹۰) نظریه‌های روان‌شناسی و روان‌درمانی، تهران: نشر دانشگاهی.
۳. نیل، شون، کارول، کریس، (۱۳۳۰) کاربرد زبان بدن در تدریس (زبان‌های مطلق شایسته)، ترجمه‌ی گوش فیضی واجارگاه و محمد جمالی تازه کند، تهران: پال.

که معلمان سرزنده موفق می‌شوند، بیشتر از دیگران دانش‌آموزان را درگیر درس کنند و بیشترین میزان یادگیری را برای آن‌ها فراهم آورند. (همان: ۱۷۹).

آن دانش‌آموز آرام سر جای خود نشست و به من نگاه کرد. گویا صدای هیچ‌کس را نمی‌شنید. به نظرم هنوز در فکر واکنش متفاوت من با پرخاش خودش بود. دانش‌آموزان از جا برخاستند. به احترام آن‌ها چند لحظه ایستادم تا همه بنشینند. بعد از فعالیت‌های مقدماتی، درک مطلب درس فارسی را بررسی کردیم. در ابتدا تمایل به صحبت نداشتند. سعی کردم فضای آموزشی را برای اظهار نظرشان مهیا کنم. آدلر<sup>۱</sup>، نظریه‌پرداز روان‌شناسی فردی، با بیان نیاز انسان‌ها به امید و شهادت چنین توصیه می‌کند: «برای تقویت احساس تعلق به جامعه، باید حالت یأس و ناامیدی را به امیدواری و تجربه موفقیت تبدیل کنیم» (شفیع آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۲).

چند نفر از دانش‌آموزان هم‌زمان صحبتشان را شروع کردند. جو شاد و فعالی ایجاد شده بود. در میان صحبت‌ها یک بار به نیمکت آن دانش‌آموز نزدیک شدم و با اشاره‌ای او را متوجه کردم او هم نظر دهد. در پایان چند دانش‌آموز گفتند: «خانم، این متفاوت‌ترین فعالیت درک مطلبی بود که تا الان انجام داده‌ایم.»

در اوایل آبان‌ماه آموزش‌گاری پایه‌ی پنجم همان کلاس شدم. به همراه مدیر دبستان به داخل کلاس رفتم. آموزش‌گاری قبلی از دانش‌آموزان خداحافظی کرد. چهره‌ی بعضی از آن‌ها ناراحت و نگران به نظر می‌رسید. مدیر و آموزش‌گاری قبلی بیرون رفتند و در کلاس را بستند. رسالت خطیری بر عهده گرفته بودم. یکی از دانش‌آموزان بغض کرده بود. بعد از سلام و احوال‌پرسی مجدد، حضور و غیاب و آشنایی با بچه‌ها، از جا برخاستم. با این حرکت به یک‌باره توجه همه جلب شد. برخاستنم برخاستنی ساده نبود، بلکه روشی برای برقراری تعامل و به‌کارگیری مهارت‌های ارتباط غیرکلامی تلقی می‌شد.

پس از گذراندن یک‌ماه از سال تحصیلی با فعالیت‌های متنوع، ایجاد فرصت اظهار نظر، محترم‌شمردن دانش‌آموزان، به‌کارگیری روش‌ها و راهبردهای متنوع تدریس و همچنین تهیه‌ی رسانه‌های آموزشی، فضایی فراهم شده بود که دانش‌آموزان با شوق و ذوق در کلاس حاضر می‌شدند.

توکل بر خدا و باور قلبی به دانش و مهارت‌هایم وارد کلاس شدم. جمله‌های پرمعنا کتاب کاربرد زبان در تدریس برایم تداعی می‌شد: «تسلط<sup>۱</sup> داشتن به معنای تحکم کردن نیست؛ بلکه باعث نفوذ بر رفتار دیگران می‌شود» (نیل و کازول، ۱۳۹۳: ۱۸۶). روی صندلی آموزش‌گاری نشستم. خوب به صندلی تکیه کردم. حضور و غیاب انجام دادم. به آرامی از صندلی فاصله گرفتم و به میز نزدیک شدم تا ارتباطی مؤثر برقرار شود. چند دانش‌آموز گفتند: «خانم، خودمان می‌دانیم، موضوعمان نقاشی آزاد است.» برایشان توضیح دادم که نقاشی آزاد نوعی فعالیت هنری محسوب می‌شود. فعالیتی را که در نظر گرفته بودم شرح دادم. چنان شوق و رغبتی در آن‌ها ایجاد شده بود که پیش از اتمام توضیحات، وسایل موردنیاز را آماده کردند.

یک بار هم برای آموزش‌گاری پایه‌ی پنجم مشکلی پیش آمده و کمی دیرتر در مدرسه حاضر شده بود. قبل ورود به کلاس، متوجه رفتار پرخاشگرانه‌ی دانش‌آموزی در سالن شده بودم. بدون هیچ صحبتی با لبخند دستم را جلو بردم و تعارف کردم وارد کلاس شدم. پس از او با اعتمادبه‌نفس و نشاط وارد کلاس شدم. بررسی و مطالعات روزن‌شاین<sup>۲</sup> درباره‌ی اشتیاق معلم<sup>۳</sup> و پیشرفت دانش‌آموزان<sup>۴</sup> گواه آشکاری است

